



عدالت اجتماعی و نابرابری از منظر تامس نیگل

* جواد حیدری

عدالت اجتماعی پیوند ناگسستنی‌ای با بحث نابرابری دارد. عدالت اجتماعی چه ارتباطی با نابرابری دارد؟ آیا همه‌ی نابرابری‌ها ناعادلانه‌اند؟ یا بعضی از نابرابری‌ها عادلانه و بعضی ناعادلانه‌اند؟ برای پاسخ به این پرسش لازم است به تبیین و تحلیل علل نابرابری از منظر تامس نیگل بپردازیم. نیگل در فصل دهم کتاب برابری و جانبداری چهار علت نابرابری را شناسایی می‌کند:

(۱) تبعیض: اولاً این عامل خارج از آدمی است یعنی یا از سوی انسان‌های دیگر یا از سوی نهادها اعمال و تحمیل می‌شود، ثانیاً؛ عالماً و عامداً و به صورت دلبخواهانه صورت می‌گیرد. مثل تبعیض نژادی، دینی، جنسیتی، یا تبارگماری. نهادی که بر اساس نژاد، دین، جنسیت، یا قوم تبعیضی انجام می‌دهد بر اساس ملاک و معیاری اخلاقاً دلبخواهانه این کار را صورت می‌دهد. ثالثاً تبعیض محصول انگیزه‌ی بد، یعنی پیشداوری، است. نیگل می‌گوید هر نابرابری ناشی از این تبعیض نامشروع و ناپذیرفتنی است. راه‌علاج آن برابری فرصت یا باز بودن موقعیت‌ها به روی همگان است.

(۲) طبقه: امتیاز موروثی هم در تملک منابع و امکانات و هم در دسترسی به ابزارهای کسب صلاحیت لازم برای موقعیت‌های رقابتی است. مراد و منظور از طبقه این است که هر کسی دوست دارد که مال و اموالش در خانواده‌ی خودش و میان فرزندان دست به دست شود. یعنی عامل اصلی که باعث ایجاد طبقه می‌شود خانواده است. این عامل هم خارج از آدمی قرار دارد و فراسوی اراده و اختیار آدمی است. یعنی ما خانواده‌ی خود را انتخاب نمی‌کنیم. حال اختلاف‌نظر هست که آیا نابرابری ناشی از این عامل مشروع و پذیرفتنی است یا نه. مثلاً مالیات بر ارث برای تعدیل این عامل صورت می‌گیرد. این هم از علت دوم نابرابری. راه‌علاج این نابرابری چندان وضوحی ندارد، چون مادام که کودکان در خانواده‌ها بزرگ می‌شوند، آن‌ها به ناگزیر از محاسن و معایب والدین خود رنج می‌برند. حتی اگر ارث اموال و دارایی پس از مرگ بسیار محدود و مقید شده باشد. پس طبقه بر علقه‌ی خاصی مبتنی

است که انسان‌ها به خویشاوندان‌شان، علی‌الخصوص به فرزندان‌شان، دارند. امکان ندارد که این علقه را برچینیم و هیچ شخص عاقلی هم آرزوی انجام چنین کاری را ندارد. تنها کاری که برابری طلبی می‌تواند انجام دهد این است که دامنه‌ی عملکرد و گستردگی پیامدهای آن را محدود کند. در جوامع متمدن ریشه‌دارترین محدودیت بر اعمال ترجیحات خانوادگی، قواعدی علیه تبارگماری در نهادهای عمومی و نیمه‌عمومی است. این کار مانع از شکل‌گیری تبعیض در تصدی موقعیت‌های پررقابت می‌شود. قانون علیه تبارگماری نشانه‌ی غلبه‌ی چشمگیر امر غیرشخصی بر امر شخصی است. اما کسانی که از تبارگماری منع می‌شوند و کسانی در موقعیت‌های بانفوذ از دادن شغل به بستگان‌شان منع می‌شوند، پول‌شان را خرج تحصیل کودکان‌شان می‌کنند تا برای رقابت در مشاغل و موقعیت‌های اجتماعی خوب آماده شوند. و به هر حال والدین این کودکان به دنبال این هستند که نوعی برتری رقابتی به کودکان خود پیشکش کنند. تا زمانی که خانواده وجود دارد، تأثیرات اجتماعی گسترده‌ای خواهد داشت. هرگونه تلاش برای از میان بردن تأثیرات طبقه با مقاومت شدید طبیعی مواجه خواهند شد.

(۳) استعداد: کسانی هستند که استعداد بازارپسند دارند و برای استعداد و توانایی‌شان مردم حاضرند پول خرج کنند. مثل کسی که بهترین گوشی تلفن را تولید می‌کند یا کسی که بهترین بازی بستکبال را به نمایش می‌گذارد. کسانی هستند که استعداد بازارپسند ندارند و مردم حاضر نیستند برای‌شان پولی پرداخت کنند. این عامل در درون آدمی قرار دارد و مثل طبقه خارج از اراده و اختیار آدمی قرار دارد. حال نابرابری ناشی از این عامل مشروع و پذیرفتنی است یا نه. رالز می‌گفت اگر استعداد باعث شود که این نوع نابرابری به نفع محروم‌ترین اقشار جامعه باشد، نابرابری حاصل این عامل مشروع و پذیرفتنی است.

علت اصلی نابرابری در درآمد، تفاوت در استعداد است. بعضی می‌گویند منافع ناشی از به‌کارگیری استعداد به لحاظ اخلاقی قابل قبول نیست، زیرا استعداد فرد چیزی از سنخ بخت و اقبال است. حال

این مسأله مطرح می‌شود که استعداد و برتری، مانند زیبایی، تصدیق و تحسین و قدردانی را به خود جلب می‌کند و چنین واکنش‌هایی در زمره‌ی اجر و مزد طبیعی زندگی انسانی قرار دارند. اما اختصاص دادن اجر و مزد اقتصادی به این استعدادهای ماجرای دیگری دارد.

پاداش دادن به استعداد دو جنبه دارد: الف) تحسین: می‌توان بین استعداد و تحسین رابطه‌ی مهمی برقرار کرد. یعنی هرچه استعدادی شکوفاتر شود تحسین ما را بیشتر برمی‌انگیزد. و تلاش برای قطع ارتباط بین استعداد و تحسین نادرست است. ب) درآمد: تلاش در راستای قطع ارتباط بین استعداد و درآمد، اگر بتوان چنین کاری را انجام داد، تلاش مبارکی است.

زیرا کسانی که دارای استعداد بدردبخوری هستند به‌صورت طبیعی در مقایسه با کسانی که فاقد آن استعداد هستند مستحق منافع مادی بیشتری نیستند. در این خصوص چند نکته‌ی مطرح می‌شود. اولاً؛ اگر بتوان تأثیرات استعداد را به حوزه‌ی شخصی محدود کرد و در عین حال جلوی پیامدهای آن را در نهادهای عمومی دیگر گرفت شاید راهکار خوبی باشد، اما کاری غیرممکن است و آدمی می‌تواند جلوی تبارگماری و رشوه‌خواری را بگیرد، اما نمی‌تواند برای کسب سود در حوزه‌ی عمومی و نیمه عمومی جلوی به‌کارگیری مستقیم استعداد را بگیرد. ثانیاً؛ برای جلوگیری از بکارگیری استعداد باید بساط رقابت را برچید، اما برای جلوگیری از تأثیرات تبعیض و طبقه باید رقابت را افزایش داد. ثالثاً؛ هرگونه تلاش برای محدود کردن نابرابری‌های ناشی از استعداد بدون این که بساط بازار کار برچیده شود، باید شکل غیرمستقیم مالیات‌بندی تصاعدی و تعدیلی به خود بگیرد.

(۴) کوشش: یعنی سعی و تلاش آدمی برای کسب منافع و عوایدی بیشتر. این عامل تجلی‌گاه اراده و شخصی‌ترین و درونی‌ترین عامل است. این مثل استعداد در درون آدمی قرار دارد و حاصل اراده و اختیار آدمی است و هر نوع نابرابری حاصل کوشش مشروع و پذیرفتنی است.

این طبقه‌بندی چهار قسمتی یک مقوله‌ی مهم را درباب علل نابرابری از قلم می‌اندازد، یعنی تأثیرات آن دسته از عوامل بر زندگی افراد خاص که نه از ساختارهای اجتماعی ناشی می‌شود و نه از مسئولیت

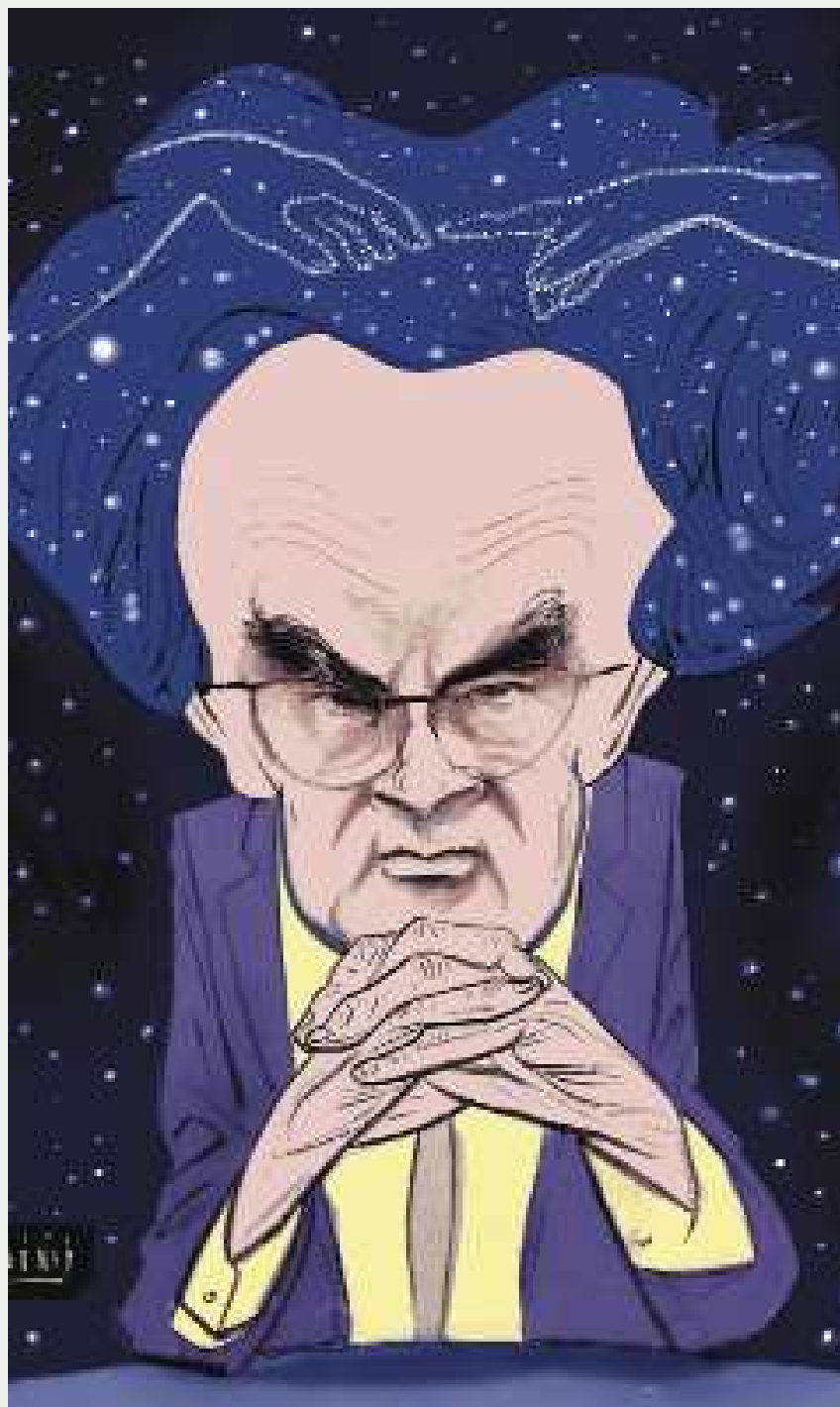
افراد. نمونه‌هایی از بدشانسی به معنای متعارف کلمه: اموری مانند کشته شدن در تصادف، افلیج شدن به وسیله‌ی بیماری یا بیکار شدن به خاطر این که کارفرما پای خود را از کسب و کار بیرون می‌کشد، از دست دادن خانه و کاشانه‌ی خود در یک طوفان شدید و حال با توجه به نگرش برابری طلبانه چه موضعی را باید در قبال این علل نابرابری گرفت؟ کنه تصور اخلاقی، برابری در رفتار است و نه برابری در دغدغه‌ی بی‌طرفانه نسبت به بهروزی انسان‌ها. این تصور از اخلاق بر نابرابری‌های حاصل آمده از یک نظام اجتماعی قابل اطلاق است و نه بر کل نابرابری‌ها. لذا جامعه‌ای که به افراد سود و زیان و نفع و ضررهای تحمیل می‌کند که در قبالش مسئول نیستند جامعه‌ی است که با افرادش رفتار برابر نمی‌کند.

در رابطه‌ی با برابری، معیار رفتار برابر در مقایسه با ترجیح صرف فقرا یا به تعبیر پارفیت نگرش اولویت محض، بسیار پر مطالبه است، زیرا نگرش اولویت محض حتی در نابرابری چیزی منصفانه می‌بیند که به سود فقراست. اما در نگرش برابری طلبانه، اگر نابرابری به کسی هم ضرر نرساند، خود نابرابری فی‌نفسه بد است. لذا نگرش اولویت محض هیچ ایرادی به خود نابرابری ندارد و اعطای هرگونه امتیاز به ثروتمندان بدون هیچ هزینه‌ای بر دوش فقرا تماماً امتیازی خوب تلقی می‌شود. لذا نگرش اولویت محض فقط هنگامی قابل دفاع است که بتوان چنین نگرشی را در خصوص نابرابری‌های طبیعی اتخاذ کرد: یعنی علل طبیعی نابرابری نه علل اجتماعی و نهادی آن.

حال می‌رسیم به تحلیل نیگل از این چهار علت. بین مسئولیت و علل نابرابری سه موضع مهم وجود دارد:

(۱) عللی که دیگران در قبال آن مسئول هستند و به لحاظ اخلاقی می‌توان به آن اعتراض کرد مانند تبعیض. تبعیض نادرست است، چون مستلزم این است که بعضی از انسان‌ها وضعیت نامطلوبی یعنی نابرابری شدیدی را عالم‌اً و عامداً بر بعضی دیگر انسان‌ها تحمیل کنند.

(۲) عللی که هیچ کس در قبال آن‌ها به صورت خاص مسئول نیست، تنها «نظام» در قبال آن‌ها



مسئول است مانند طبقه و استعداد. طبقه بیشتر از استعداد نکوهیدنی است. طبقه و استعداد از طریق عملکرد طبیعی اقتصاد رقابتی وضعیت مطلوب و نامطلوب را ایجاد می‌کنند. لذا طبقه و استعداد در زمره‌ی مسئولیت افراد محسوب نمی‌شوند.

(۳) عللی که خود افراد در قبال آن مسئول هستند و به لحاظ اخلاقی می‌توان به آن اعتراض کرد مانند کوشش. بر طبق معیار مسئولیت تنها این علت نابرابری باید به‌عنوان علتی مشروع در تنوع شرایط اجتماعی مصون از بدگمانی باشد.